جلسه 112-464

**دو‌شنبه - 12/03/۹9**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث راجع به این بود که آیا جایز هست مسجد را تخریب کنند و تجدید بناء کنند با این‌که هیچ ضرورتی بر آن نیست (صرفا مصلحت در تجدید بناء است) یا توسعه است؟

صاحب عروه فرمود: الاقوی جواز تخریبه مع استحکامه لارادة توسیعه من جهة حاجة الناس.

مرحوم آقای خوئی دو استدلال کرد بر این مطلب: یکی این بود که مسجد ملک هیچ شخصی نیست، وقف مسجد وقف تحریری است، از ملکیت افراد آزاد می‌‌شود و داخل در ملک هیچ‌کس نمی‌شود. و لذا تصرف در آن نیاز به استیذان از شخصی ندارد. اتفاقا مرحوم آقای خوئی به همین نکته که وقف مسجد وقف تحریری است، ‌استدلال می‌‌کند که اگر کسی بدون مصلحت هم مسجد را تخریب کند ضامن نیست چون اتلاف مال کسی را نکرده. دلیل دوم ایشان صحیحه عبدالله بن سنان بود که پیامبر صلی الله علیه و آله مسجد النبی را توسعه داد.

ما عرض کردیم استدلال اول ایشان اشکالش این است که ممکن است بگوییم هدم وقف نه بخاطر تصرف در مال غیر است بلکه بخاطر این‌ است که مخالف عموم الوقوف علی حسب ما یوقفها اهلها هست، اشکال دارد. این اتلاف داخل در تصرف در وقف بر اساس جهت وقف نیست، وقف نشده بود این مکان‌ که آن را تخریب کنند. علاوه بر این‌که عرض کردیم بعید است که ایشان این حکم جواز هدم وقف و تجدید بناء آن را مختص بدانند به مسجد. حال اگر یک حسینیه‌ای مصلحت این بود که تجدید بناء بشود، توسعه پیدا کند، در حسینیه که ایشان صریحا می‌‌گویند وقف تحریری نیست، بلکه ملک جهت حسینیه است که عزاداری ابی‌عبدالله علیه السلام باشد.

دلیل دوم ایشان هم تمام نیست چون حکایت فعل پیامبر صلی الله علیه و آله اطلاق ندارد. شاید پیامبر احساس ضرورت کردند چون مسلمین زیاد شده بودند و ضرورت در توسعه مسجد بود. وانگهی روشن نیست که پیامبر هدم کرد بناء قبلی را و بناء جدیدی ساخت، ‌شاید در کنار همان بناء‌ قبلی بناء جدید را توسعه داد. چون مسجد النبی جز یک دیوار کوتاهی در اطراف نبود. اگر هم پیامبر بخشی از این دیوار را تخریب کردند، این ممکن است ناشی از ضرورت بود نه این‌که هر شخصی بتواند طبق مصلحت مسجد را تخریب کند حال یا برای این‌که بناء جدید با کیفیت بهتر بسازد یا توسعه بدهد در مسجد.

به نظر ما وجه جواز تجدید بناء چه در مسجد چه در سایر موقوفات این است که این تصرفی بر خلاف جهت وقف نیست. اگر این وقف متولی دارد، ‌متولی این کار را می‌‌کند، اگر متولی ندارد مثل این‌که می‌‌گویند خود مسجد متولی‌بردار نیست، مؤمنین می‌‌توانند این کار را بکنند، دلیلی بر منع این‌ها از تصرف ما نداریم چون این تصرف تصرفی بر خلاف جهت وقف که بخواهند مثلا مسجد را تبدیل بکنند به ورزشگاه که نیست، ظهوری ندارد الوقوف علی حسب ما یوقفها اهلها در منع از هدم بناء وقف و تجدید آن به نحوی که عرفا مانع از آن در جهت موقوفه نیست. و بعید نیست که بگوییم مقداری از این جواز تجدید بناء بر اساس سیره متشرعه هم ثابت است. و لذا ما بعید نمی‌دانیم جواز تجدید بناء را اگر مصلحت بداند متولی وقف یا کسانی که متصدی امور مسجد هستند مصلحت بدانند که تجدید بناء جدیدی بکنند یا بخاطر این‌که کیفیت بناء قبلی دیگر مناسب نیست یا برای توسعه در این مسجد و مانند آن.

مسأله دیگر این هست که صاحب عروه فرموده است: یحرم زخرفته‌ أی تزیینه بالذهب بل الاحوط ترک نقشه بالصور. حرام است تزیین مسجد با طلا بلکه احتیاط واجب این است که با صور گوناگون مسجد را تزیین نکنند.

اما راجع به مطلب اول که ایشان فرمود یحرم تزیینه بالذهب، گفته شده که این مطابق با فتوی مشهور است. همان‌طور که ظاهر جواهر این است. البته گفته می‌‌شود که شهرت معتدبهی هم در مسأله نیست و لذا در دروس نسبت داده تحریم تزیین مسجد را به ذهب، به قیل. حالا بر فرض مشهور هم باشد حرمت تزیین مسجد به ذهب، ما دلیلی بر این قول پیدا نکردیم.

اگر دلیلش این استکه این اسراف است، جواب این است که اسراف مصرف کردن مال است در چیزی که زاید بر مصرف عقلائی است. اگر یک مصرفی بکنیم که مصرف عقلائی است و مازاد بر مصرف عقلائی نیست این‌که اسراف نخواهد بود. اگر این کار مصداق تعظیم شعائر باشد این عرفا اسراف نخواهد بود. مثل تزیین مشاهد مشرفه به ذهب.

ممکن است کسی بگوید دلیل بر حرمت تزیین مسجد با ذهب، این است که این بدعت است چون در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله این معهود نبوده و لذا می‌‌شود بدعت و هر بدعتی حرام است. کل بدعة ضلالة.

مرحوم آقای خوئی در جواب از این وجه فرموده‌اند: بدعت قوامش به این است که ما اسناد بدهیم به شارع چیزی که در شرع نیست. اما اگر ما کاری را بکنیم اسناد ندهیم به شارع که او از ما خواسته است این کار را این‌که بدعت نیست. و الا اگر هر چیز جدید الاحداثی بدعت باشد این‌که اختصاص ندارد به تزیین مساجد به ذهب. مساجد را تزیین کنیم با نام‌های گوناگون، ‌این هم در زمان پیامبر نبوده، پس این بدعت است؟ کسی این را قائل است؟ و لذا ایشان فرمودند مقتضای صناعت این است که تزیین مسجد به ذهب اشکال ندارد.

به نظر ما این جواب مرحوم آقای خوئی قانع کننده نیست. بله، اگر ما یک کاری بکنیم صبغه دینی نداشته باشد، این بدعت نیست. آن زمان سوار بر فیل نمی‌شدند بعدها سوار بر فیل می‌‌شدند، سوار بر ماشین نمی‌شدند الان سوار بر ماشین می‌‌شوند، اما هیچ‌کس به عنوان یک امر دینی به این نگاه نمی‌کند. اما در شؤون دینی اگر ما یک کاری بکنیم که صبغه دینی دارد و لو ما بگوییم ما قصدمان این نیست که این را به خدا نسبت بدهیم با این بیان آقای خوئی واضح نمی‌شود که این کار بدعت نیست. در چراغانی کردن مساجد کسی به او صبغه دینی نمی‌دهد. اما اگر یک کاری بکنیم که صبغه دینی پیدا کند، این فرق می‌‌کند. و لذا برخی از علماء معتقدند که در صدق بدعت قصد این‌که ما اسناد بدهیم به شارع چیزی را که او بیان نکرده لازم نیست. ما یک کاری بکنیم که مربوط به شؤون دینی است مثل این‌که خانقاه بسازید، در آن حلقه ذکر تشکیل بدهیم، کسی که نمی‌گوید خدا صریحا گفته خانقاه بسازید، ‌حلقه ذکر تشکیل بدهید، ‌ولی این روشی است که به عنوان یک روش دینی مطرح می‌‌شود و این در شرع نبوده، این می‌‌شود بدعت. این یک شبهه‌ای است که برخی از علماء‌ به آن ملتزمند.

البته ما در مورد تزیین مسجد به ذهب ممکن است بگوییم کسی این را به عنوان یک ‌شأن دینی انجام نمی‌دهد. چطور دیوارهای مسجد را سنگ می‌‌کنند، کسی این را به عنوان ‌شأن دینی انجام نمی‌دهد، تزیین به طلا هم همین است. اما در سایر کارهایی که جنبه دینی پیدا می‌‌کند، این بحث را ما باید دنبال کنیم که آیا واقع لازم است که شخص قصد اسناد به شارع بکند تا بشود بدعت یا اگر قصد اسناد به شارع هم نکند ولی عرف انتزاع بکند که این را دارد جزء شؤون دینی قرار می‌‌دهد این هم می‌‌شود بدعت. این بحث، ‌بحث مهمی است، ‌باید در جاری خودش مطرح بشود.

اما راجع به مطلب دوم صاحب عروه که فرمود بل الاحوط ترک نقشه بالصور. احتیاط واجب این است که با تصویرها مسجد را منقوش نکنیم. باید ببینیم مراد ایشان تصویر موجودات زنده است؟ یا تصویر موجودات دیگر مثل درخت، گل و مانند آن است. اگر مقصود‌شان تصویر سایر اشیاء غیر موجودات زنده باشد دلیلی بر حرمت آن نداریم. بله، یک روایتی هست که کافی نقل می‌‌کند به سندی که مشتمل است بر جمعی از مجاهیل از عمرو بن جُمَیع می‌‌گوید سألت اباعبدالله علیه السلام عن الصلاة فی المساجد المصورة‌ امام فرمود اکره ذلک و لکن لایضرهم ذلک الیوم و لو قد قام العدل لرأیتم کیف یصنع فی ذلک. وسائل الشیعة جلد 5 صفحه 215.

این روایت ظاهرش این است که حضرت من خوشم نمی‌آید که مساجد را مصور بکنند. این منشأ احتیاط نمی‌شود چون کراهت ظهور در حرمت ندارد. مخصوصا که بعدش هم فرمود و لکن لایضرکم ذلک الیوم، این قرینه است بر این‌که این کراهت به معنای حرمت نیست.

پس هم این روایت ضعف سند دارد و هم ضعف دلالت.

در مقابلش هم روایتی است که در قرب الاسناد از علی بن جعفر نقل می‌‌کند که از امام کاظم علیه السلام سؤال کردند، سألته عن المسجد ینقش فی قبلته بجص أو اصباغ قال لابأس. مسجد را منقوش می‌‌کنند حالا با گچ یا با رنگ به یک نقش‌هایی، فرمود اشکال ندارد. البته این هم سندش ضعیف است مشتمل بر عبدالله بن الحسن است که به نظر ما وثاقتش ثابت نیست. ولی بهرحال این روایت در مقابل روایت قبلی است. پس دلیلی بر تحریم نقش مساجد به مطلق صور ما نداریم.

اما در خصوص صور موجودات زنده، این مشمول یک بحث کلی می‌‌شود که آیا تصویر موجودات زنده و لو در غیر مسجد، جایز است یا جایز نیست؟

مشهور می‌‌گویند اگر به شکل مجسمه باشد، جایز نیست. اگر به شکل مجسمه نباشد، برآمدگی مختصر باشد یا اصلا رنگ باشد، اشکال ندارد. مرحوم آقای خوئی مبنای‌شان این است که نه، ‌اطلاق ادله می‌‌گوید حتی نقاشی موجودات زنده حرام است. ما در بحث خودش عرض کردیم این فرمایش آقای خوئی تمام نیست و از روایات بیش از حرمت تمثال استفاده نمی‌شود. تمثال آنی است که عرفا نمونه موجود زنده است، تمثال ذوات ارواح. عکس تمثال نیست، تمامثیل یعنی نمونه‌ها، تماثیل ذوات ارواح ظاهرش آن‌هایی هستند که نمونه ذوات ارواح هستند، دارای ابعاد هستند این عرفا نمونه او است نه صرفا عکس او. عکس‌‌برداری و نقاشی مصداق تمثال نیست و لااقل من الشک، برائت از حرمتش جاری می‌‌کنیم.

بحث دیگر که در این‌جا مطرح می‌‌شود، این است که صاحب عروه فرموده است: یکی از احکام مسجد این است که لایجوز بیعه و لا بیع آلاته و ان صار خربا و لم یبق آثار مسجدیته و لاادخاله فی الملک و لا فی الطریق و لایخرج عن المسجدیة ابدا و یبقی الاحکام من حرمة تنجسیه و وجوب احترامه و تصرف آلاته فی تعمیره و ان لم یکن معمر تصرف فی مسجد آخر و ان لم یکن الانتفاع بها اصلا یجوز بیعها و صرف القیمة فی تعمیره او تعمیر مسجد آخر. یکی از احکام مسجد این است که بیع مسجد یا بیع وسایلی که در مسجد بکار رفته جایز نیست و لو مسجد مخروبه بشود.

در این‌که مادامی که این مسجد باقی است عرفا، نمی‌شود آن را فروخت و اجزاء آن را هم نمی‌شود فروخت شکی نیست. اما اگر مسجدی را تخریب کنند، حتما باید اجزاء آن را در احداث بناء جدید بکار ببرند، ‌اگر می‌‌شود، این‌که ظاهر عبارت عروه است که فرمود و تصرف آلاته فی تعمیره، این به نظر ما واضح نیست. بله، این‌که نمی‌شود این‌ها را فروخت درست است، مسجدی را تخریب کردند تا بناء جدیدی بسازند، ‌درب‌های قدیمی دارد، تیرآهن‌های کهنه‌ای دارد این را بخواهند بفروشند وجهی ندارد. چون این‌ها مسجد است و مسجد وقفش تحریری است و کسی ولایت بر بیع آن ندارد. اما این‌که حتما باید در ملک مجدد، در این مسجد استفاده بشود، این نکته‌اش این است که باید حتی المقدور آنی که وقف می‌‌شود در جهت وقف استفاده بشود. این درب وقف شده که جزء این مسجد باشد، اگر می‌‌شود این درب را جزء مسجد قرار داد وجهی ندارد که ببریم به یک مسجد دیگری در روستا مثلا بدهیم. بله اگر عرفا نمی‌شود از این درب قدیمی در این مسجد استفاده کرد، حق فروش ندارند ولی می‌‌توانند به یک مسجد دیگری بدهند.

مطلب سومی که صاحب عروه در این‌جا بحث می‌‌کند این است که فرموده است: یحرم تنجیسه، تنجیس مسجد حرام است و اذا تنجس یجب ازالتها فورا. و اگر مسجد نجس باشد ازاله نجاست فورا واجب است.

این بحث را در کتاب الطهارة مفصل بحث کردند و لکن ما اجمالا متعرض این بحث می‌‌شویم:

ادعاء شده که حرمت تنجیس مسجد مورد تسالم اصحاب است. مرحوم شیخ طوسی هم در خلاف می‌‌گوید لاخلاف فی انه یجب ان یجنب المساجد من النجاسات. ابن ادریس در سرائر می‌‌گوید لاخلاف فی ذلک بین الامة کافة. اما به لحاظ ادله رواییه باید بحث بشود ببینیم دلیل روایی بر حرمت تنجس مسجد و یا وجوب تطهیر آن چیست.

یکی از ادله روایتی است که علی بن جعفر از امام کاظم علیه السلام نقل می‌‌کند، سألته عن الدابة تبول فتیصیب بها بولها المسجد أو حائطه أ یصلی فیها قبل ان یغسل. قال علیه السلام اذا جفّ فلابأس.

به این روایت استدلال شده بر این‌که از این روایت فهمیده می‌‌شود که تنجیس مسجد حرام است، تقریب دلالت آن ان‌شاءالله در جلسه آینده دنبال خواهد شد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین.